مناظره شب و روز: علم اشتقاق لغات

مردم و دسته‏های مختلف طبقات پست ملت شده و حتی وقتیکه ایلات‏ «موژیک»ییلاقی و قشلاق میرفتند اینها هم در جزو حرکت میکردند و همانطور سواره و پیاده از شمال خاک وسیع روسیّه بجنوب و از جنوب‏ بشمال روان میشدند و بعضی دیگر بعنوان کارگر ساده در کارخانها اجیر شده و در مقابل روزی چند شاهی(کوپک)کار میکردند.وقتی که‏ دختر انقلابی معروف موسوم به صوفی باردین را نظمیّه دستگیر نمود مشار الیها در همان کارخانهء ریسمان بافی که در نزدیکی مسکو واقع بود و وی چندین‏ ماه بود که در آنجا مانند عملهء ساده‏ای روزی پانزده ساعت در مذلّت تمام‏ کار میکرد عمله‏ها را در موقع راحت ظهر دور خود جمع کرده و برای‏ آنها کتابهای سوسیالیستی میخواند1».و همین دختر است که در مقابل‏ محکمهء مسکو وقتیکه از او پرسیدند آخر مقصود شما چیست اظهار داشت: «مقصود ما این است که در دل و جان مردم تولید هوس و عطش زندگانی‏ بهتری و ادارات نیکوتری که بانصافی و عدالت نزدیکتر باشد نموده و حسیّاتی را که در آنها بحال خمود است مشتغل نمائیم....».

خلاصه آنکه شاهزاده کراپوتکین هم از همین نوع جوانان پرشور و پر سودائی بود که مانند تولستوئی مشور بتجمّلات و عیش و نوش شبانه روزی‏ پشت یازده و قوّت جسم و روح خود را وقف سعادت هموطنان فلکزده و غافل‏ خود مینمودند و در عین حال سختی و حتّی در همان حینی که در زندانهای‏ سیبری ببدترین زندگانیها محکوم بودند بیدار نمودن زنداینان و بندیان‏ دیگر را که برادران محنت و بدبختی آنها بودند شادمانی دل پر درد خود ساخته‏ و اگر در مدّت روز بمناسبت نظارت سخت نگاهبانان و کار زیاد موقع‏ صحبت پیدا نمیشد لا اقل در تاریکی شب بعنوان در دل عقاید خود را ترویج نمود و مصداق این شعر میگشتند که:

بشب نشینی زندانیان برم حسرت‏ که نقل مجلسشان دانهای ز نخجیر است.

کراپوتکین در سنهء1291 در موقع فتنهء مهمّی‏2دستگیر گردید ولی دو سال بعد فرار نموده و بانگلستان رفت و از آنجا به ژنو(سویس)رفت و سر دستهء عملیّات سوسیالیستی و نیهلیستی گردید و در سال 1296 شروع بنشر یک‏ روزنامهء آثارشیستی نمود که اسم آن«شورش»3بود ولی بهمین مناسبت‏ دو سال بیش طول نکشید که از ژنو هم تبعیدش نمودند و از آنجا بفرانسه‏ رفت و اندکی بعد بمناسبت اغوای مردم باعمال آنارشیستی پنج سال محکوم‏ بحبس گردید ولی پس از سه سال در سنهء 1303 مورد عفو گردیده و مجبور شد بلندن برود و در همانجا بود که جنگ عمومی برپا شده و در دنبالهء آن در سنهء 1336 در روسیّه انقلاب بمیان آمده و عمر استبداد سپری گشت و آزادی‏خواهان روسی که در اطراف دنیا متواری و پراکنده‏ بودند بوطن مألوف خود برگشتند و از آنجمله کراپوتکین بود که‏ بروسیّه برگشت و چنانکه در اوّل مقاله مذکور گردید در این اواخر در مسکو در گذشت.مشاور الیه علاوه بر خصایل ارجمند آزادی طلبی اصلا آدم عالمی نیز بود و مخصوصا در علم جغرافیا خیلی دست داشت و در اوایل عمر خود چندین بار بمأموریتّهای علمی رفته چنانکه در سنهء 1280 (1)«تاریخ عمومی»منسوب به لاویس،جلد 12،صفحه 393.

(2) Complot de Tchaykowsky

(3) La Re?volte

بشمال خاک منچوری مأمور شد و باهمیئتی بدانجا رفت و بعدها بمناسبت‏ خدمات دیگری که در این راه نمود در سنهء 1288 منشی هیئت جغرافیائی‏ روس گردید و در همان اوقت تألیفات مهمّی در علم جغرافیا نمود. بعدها هم که از همه جا رانده شده و در لندن روزگار میگذراند تألیفات‏ علمی چندی نمود که از آن جمله کتابهای ذیل است:«عالم آمال و عالم‏ شهود در ادبیّات روس»و«شرح الجبال آسیا»و«خشکانیدن آسیا» و غیره و در کتاب«جغرافیای عمومی»مشهور منسوب به رکلوس که‏ مشتمل بر 19 جلد است قسمت راجع بروس بقلم همین کراپوتکین است. ولی شهرت کراپوتکین عمده از بابت عملیّات انقلابی و مخصوصا تألیفات‏ انقلابی وی است و از جملهء این تألیفات کتابهای ذیل را باید نام برد: «در زندان روس و فرانسه»،و«در پی نان»،«سرگذشتهای یک نفر انقلابی»و مخصوصا کتاب موسوم به«طریقهء آنارشی»که مشهورترین‏ تألیفات اوست و در آن کتاب با ادّله و براهین زیاد علمی میخواهد ثابت‏ نماید که اصلا اساس خلقت و موجودات بر«آنارشی»است و میتوان‏ گفت که همین کتاب اساس علمی«آنارشیسم»گردید.

مناظرهء شب و روز

در تحت این عنوان ما از گاهی بگاهی قیاسی در میان عقاید علمی‏ نورانی اروپا و بعضی تحقیقات باطلهء علمای مشرق مبنی براساس جهل‏ در فنون مختلفهء علوم میکنیم.

علم و اشتقیاق لغات

زردشت:-اسم اصلی این شارع ایرانی در زبان آوستائی«زاراتشترا» است.در اشتیقاق و معنی اصلی آن خیلی اختلاف بوده ولی آنچه‏ در پیش علمای فرنگ بتحقیق پیوسته اینست که این اسم مرکّب از دو کلمه است و کلمهء دوّم بلاشکّ لفظ«اشترا»است که بمعنی شتر است.کلمهء اوّل بنا بتحقیق بعضی بمعنی«زرّین»یعنی طلائی و بقول بعضی دیگر بمعنی‏ زرد است‏1[دار مستتر و جکسون و غیرهما].

شطرنج:-باغلب احتمال اصلش«نشاتارانگاه»بوده که در زبان‏ سالسکریت بمعنی چهار صف باشد.

درهم:-از کلمهء دراخم یونانی است که پول نقرهء یونان قدیم بوده. دینار نیز از کلمهء«دیناریوس»لاتینی است که پول طلای رومی بوده. این چند فقره مطابق تحقیقات علمای اروپا است و در صحّت آنها بجز لغت شطرنج شکّی نیست.اشتقاق شطرنج هم اگرچه قطعی نیست ولی‏ اقرب احتمالات است بصّحت.حالا بینیم تحقیقات علمای مشرق در این خصوصها چیست.محض نمونه ذیلا دو سه فقره از این تحقیقات را در باب همان لغات مذکوره درج میکنیم.

(1)یک نقره در کتاب تاریخ این الأثیر بنظر رسید که شاید پس از حذف زواید آن در اصل مؤیّد این تحقیق و اشاره باین مطلب بوده و آن چنانست که گوید«در کتاب زردشت آمده که پیروی کنید آنچه را که من بشما آوردم تا وقتیکه صاحب‏ شتر سرخ بباید و این پس از هزار و ششصد سال خواهد بود[این الأثیر،جلد اوّل، صفحهء 181]میتوان احتمال داد که این نقره در اصل از اشتباهی در معنی کلمهء زرا اتشترا حاصل شده.

زردشت:-«بمعنی آفریدهء اوّل و نفس کلّ و نفس ناطقه و عقل فلک عطارد و نور مجرّد و عقل فعّال و رب الّنوع انسان و راستگوی و نور یزدان آمده و گفته‏اند این هر سه نام حضرت ابراهیم است»[فرهنگ انجمن آرای ناصری‏].

شترنج:-بآن مناسبت است«که چنانچه آش شترنجی از همه غلّهای مختلفه است‏ شترنگ هم آلات و اشکالات مختلفه دارد مانند اسب و فیل و رخ...»[ایضا فرهنگ ناصری‏].

«......مرویست که درهم را درهم نامیده‏اند زیرا که او دراهّم است و دینار را دینار گویند زیرا که او دین‏نا راست»[یکی از کتب معتبرهء شرقی ظاهرا زهر الرّبیع‏].

این نوع تحقیقات عمیقه(!)نه تنها مخصوص مؤلّفین قدیم ما بوده بلکه در عهد اخیر پس‏ از بیدار شدن احساسات ملّی و مخلوط شدنش بغلم برای اثبات یا ایجاد مفاخر ملّی‏ سعی در رسانیدن اصل کلمات و لغات دنیا بفارسی شیوع غریبی پیدا کرده و مخصوصا سر سلسله و پیشوای این وطن پرستی لغوی(!)مرحوم میرزا آقا خان کرمانی بوده‏ که احساسات وطن دوستی او در زمینه‏های سیاسی شایستهء قدردانی است ولی بدبختانه‏ در لغت و تاریخ غایت بی‏اطلاّعی و اغراء بجهل ذاشته و بقول قریب هزار کلمهء فرنگی را تدقیق(!)کرده و اصل آنها را بفارسی رسانیده(!)تاریخ را از لفظ تاریک‏ گرفته،مکّه را«مه‏گه»نموده،کلمهء«هیستوار»فرانسوی را بمعنی تاریخ است از لفظ«استوار»فارسی گرفته و هکذا سایر اشتقاقات مضحکهء او که بدبختانه اثر آن در مقلّدین وی هنوز دیده میشود.

علم جغرافی و معرفت اقوام‏ و عجائب دنیا

آبشار نیاگارا

یکی از چیزهای تماشائی دنیا آبشار نیاگارا است که مهمّ‏ترین‏ آبشارهای دنیا میباشد.آبشار نیاگارا واقع است در آمریکای‏ شمالی در بین خاک کانادا و مملکت ایالات متحدّه تقریبا در هشتاد فرسخی در مغرب نیویورک.در حوالی آنجائی که این آبشار واقع شده‏ سرحدّ بین کانادا و ایالات متّحده را یک عدّه دریاچه تشکیل میدهد که‏ مهمتّرین آنها پنج عدد است و آب آنها از یکی در دیگری ریخته و بالأخره‏ در دریا میافتد.وقتکیه آب دریاچهء چهارم که موسوم است بدریاچهء اری‏ (یعنی دریاچهء آلوبالو)میخواهد بدریاچهء آخری که موسوم است بدریاچهء اونتاریو بیفتد در بین راه بیک کوهی برمیخورد و همانجا است که آبشار نیاگارا بوجود میآید.آبشار مزبور چون در همان محلّ سرازیر شدنش‏ از کوه باید از دو طرف یک جزیرهء سنگی کوچکی(جزیرهء بز)بگذرد لهذا بدو قسمت میشود یکی کوچک و غیر مهمّ که در ساحل ممالک‏ متحدّه است و دیگری عظیم و مهیب که در ساحل کانادا است و آبشار نیاگارا در حقیقت عبارت از همان میباشد.این آبشار که بمناسبت شکل‏ دایره مانند خود موسوم به آبشار«نعل اسب‏1»شده قریب هزار ذرع عرض‏ و تقریبا 50 ذرع ارتفاع دارد و بیشتر اسباب عظمت آن مقدار هنگفت‏ آبی است که از آن سرازیر میشود که بنا بحسابهائی که کرده‏اند در هر دقیقه 000،425 متر مکعّب است(قریب 000،275،1 خروار). قوّت این آبشار را نیز حساب کرده‏اند که معادل با قوّت 17 ملیون اسب است و مقصود از قوّت یک اسب در علم مکانیک آن مقدار (1) Horseshoe

قوّتی است که در یک ثانیه 75 کیلوگرم(25 من تبریز و 8 سیر)را بارتفاع یک متر بتواند بلند کند ولی بدبختانه این همه‏ قوّه که در حقیقت سرمایهء هنگفتی است بهدر میرود و فقط یک قسمت‏ خیلی ناقابلی از آن‏که بدویست هزار اسب هم نمیرسد یعنی کمتر از یک‏ قسمت از هشتاد و پنج قسمت آن منبع قوّه بیشتر بمصرف نمیرسد.

ولی از آنجائیکه این آبشار مدام سنگ مجرای خود را در همان محلّ‏ سرازیر شدن خود میساید و حساب کرده‏اند که در هر سال 82 سانتی‏متر از سنگ سائیده میشود لهذا گمان میرود که در چهل هزار سال دیگر دهنهء آبشار برسد بدهنهء دریاچهء اری و آبشار بکلی از میان برود و از روی‏ همین حساب هم معلوم نموده‏اند که شصت قرن میگذرد که این آبشار بنای‏ سائیدن بدنهء کوهی را که حالا هم دیده میشود گذاشته است و مدام آنرا سائیده و خود را عقب کشیده تا بدانجائی رسیده که امروز هست و باز پیداست که از آنجا هم متصّل خود را عقب‏تر میکشد.

قوم‏ اسکیمو

اسکیموها قومی هستند که در سرزمینهای بسیار سرد در منتهی‏ نقاط شمالی آمریکا و در سیبری زندگانی میکنند و با آنکه خاک‏ آنها بسیار وسیع و رویهمرفته بیشتر از دو برابر تمام خاک‏ اروپا است معهذا عدّهء آنها مجموعا از 000،40 نفر متجاوز نیست و از این عدّه 000،11نفر در جزیرهء گرینلند1در شمال آمریکای شمالی‏ و 000،13 نفر در خاک آلاسکا در شمال غربی آمریکا و 1500 نفر در شبه جزیرهء لابرادور در شمال آمریکا و بقیّه در سیبری(آسیا)زندگانی‏ میکنند.معنی کلمهء اسکیمو2بزبان یکی از قبایل مجاور آنها«گوشت خام‏ خور»است ولی خود آنها خودشان را«اینوئیت»میگویند که بمعنی«انسان» است.علما سابقا گمان میکردند که اسکیموها اصلا آسیائی هستند و از راه تنکهء بیرنگ با آمریکا آمده‏اند ولی امروز عقیدهء غالب این است که‏ اصل آنها از خود آمریکاست و از آنجا بآسیا گذاشته‏اند.

اسکیموها عموما کوتاه قد و زرد رو و رویهمرفته بشکل و ترکیب‏ مغولها میباشند و عموما مشغولیّت آنها صید و شکار است و خوراک و لباس آنها نیز عموما از گوشت و پوست سگ ماهی و سایر ماهیها است‏ و در تابستان هرچه مقدور است برای زمستان خود(که مانند زمستان‏ است که چندین ماه طول میکشد)توشع جمع میکنند و تمام این زمستان سرد و تاریک را در کلبه‏های خود که در زیر زمین و زیر برف است لمیده و بآواز خوانی و رقص و بازی وقت خود را در انتظار تابستان و روشنائی‏ میگذرانند.

اسکیموها که روز بروز عدّه‏شان میکاهد با کمال ساده‏گی زندگانی میکنند و بعضی از قبایل و دسته‏های آنها هنوز استعمال آلات آهنی را نمیشناسند و تمام آلات و ادوات آنها از سنگ و استخوان ماهی است و با اینهمه‏ قبایل مزبور عموما باندازه‏ای صلح‏جو و آرام و راحت هستند که تمام‏ سیاحانی که آنها را دیده‏اند از آنها تعریف و تمجید کرده‏اند.